



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مقصد اول - اوامر

تاریخ: ۰۲/دی/۱۳۹۴

موضوع جزئی: تعبدی و توصلی_ مقتضای اصول عملیه در شک

مصادف با: ۱۱ ربیع الاول ۱۴۳۷

در تعبدیت و توصلیت - اصل عقلی (اشکال به محقق خراسانی)

جلسه: ۳۶

سال هفتم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

در مورد مقتضای اصل عقلی در موارد شک در تعبدیت و توصلیت عرض کردیم چون این مورد از موارد دوران امر بین اقل و اکثر ارتباطی است تابع مبنایی است که در بحث اقل و اکثر ارتباطی اختیار می شود. اگر کسی در آن بحث قائل به برائت عقلی شد اینجا نیز به عنوان یک مصداق از آن کبری قطعاً ملتزم به برائت عقلی می شود، و اگر در آن بحث قائل به اشتغال شد اینجا نیز قائل به اشتغال می شود. لذا آنچه محقق خراسانی فرموده (که علی ای حال در موارد شک در تعبدیت و توصلیت مقتضای اصل عقلی اشتغال است) قابل قبول نیست.

محصل اشکال اولی که به محقق خراسانی وارد کردیم، این شد که به هر حال هر چند امکان اخذ قید قصد قربت در متعلق امر نیست اما چون خود محقق خراسانی ملتزم به اطلاق مقامی است (یعنی اگر شارع بخواهد چیزهایی را که در مأمور به مدخلیت دارند بیان کند می تواند آن را در قالب یک جمله خبری اظهار بکند) وقتی می بینیم هیچ قیدی در رابطه با واجب ذکر نشده، معلوم می شود اعتبار قید منظور شارع نبوده و معلوم است وقتی که شارع لفظاً و مقاماً بیانی مبنی بر اعتبار قصد قربت نداشته لذا به استناد قاعده قبح عقاب بلا بیان نتیجه می گیریم قید قصد قربت معتبر نیست و ما از تکلیف به این قید بری هستیم لذا در این مورد عقل حکم به برائت می کند.

ادامه بررسی نظر محقق خراسانی

برای اینکه نظر محقق خراسانی به طور کلی مورد بررسی قرار گرفته باشد دو اشکال دیگر به ایشان وارد می کنیم؛ زیرا طبق برخی تفاسیر ایشان فرمودند: اگر کسی شک در محصل غرض مولی کند، اینجا جای اشتغال است نه جای برائت (البته در جلسه قبل بیان شد که محصلیت غرض مولی در عبارت ایشان نیامده اما اگر بر فرض مقصود ایشان این تفسیر هم باشد باید این مورد را نیز جواب دهیم). اگر فرض کنیم مقصود محقق خراسانی این باشد که چنان چه ما در تعبدیت و توصلیت واجبی شک کنیم، این شک در واقع به این بر می گردد که آیا اتیان به عمل بدون قصد قربت محصل غرض مولی می باشد یا خیر و عقل در موارد شک در تحصیل غرض مولی حکم به اشتغال می کند. (هر چند گفتیم این با ظاهر کلام محقق خراسانی سازگار نیست)، آنگاه باید ببینیم در این صورت هم اشکالی به ایشان وارد است یا خیر؟

اشکال دوم

طبق این احتمال محقق خراسانی می فرماید: شک در اعتبار قصد قربت در واقع برگشت به شک در محصل غرض مولی می کند سوال ما از محقق خراسانی این است که چرا در مورد سوره این حرف را نمی زنید. به چه دلیل در مورد سوره نمی گوئید اگر عمل ما بدون سوره انجام شود و نماز را بدون سوره بخوانیم شک در غرض محصل مولی است؟ چه فرقی می کند؟ اگر کسی شک کند سوره جزء نماز است یا خیر و نماز را بدون سوره بخواند. اینجا هم در واقع شک داریم که آیا غرض مولی با نماز بدون سوره حاصل شده یا اینجا هم عقل حکم به اشتغال می کند؟ طبق تبیین محقق خراسانی اینجا نیز باید عقل حکم به اشتغال کند. به عبارت دیگر: این اشکال نقضی به محقق خراسانی است یعنی شما که در شک در قصد قربت ادعا می کنید شک در محصل غرض است در مورد سوره چرا این حرف را نمی زنید؟ در حالیکه آن هم اقل و اکثر ارتباطی است و ما نمی دانیم با نماز بدون سوره غرض مولی حاصل می شود یا خیر.

اشکال سوم

اگر غرض مولی معلوم باشد و علم داشته باشیم که غرض مولی چیست قطعاً اگر شک در محصل غرض مولی شود عقل حکم به اشتغال می کند. مثلاً می دانیم غرض مولی از امر به آوردن آب رفع تشنگی است و یقین داریم که تشنگی مولی باید رفع شود حال اگر برای اتیان به این دستور کاری کنیم که شک کنیم تشنگی مولی برطرف شده یا نشده قطعاً بر ما لازم است که آن عمل را به گونه ای اتیان کنیم که یقین کنیم غرض مولی حاصل شده. اما در جایی که اصل غرض مولی برای ما مشکوک و محتمل است چطور می توانیم بگوییم عقل حکم به اشتغال می کند.

وقتی در مورد قصد قربت شک داریم که آیا در مأمور به معتبر است یا نه، در حقیقت اساساً نمی دانیم که واجب با قصد قربت غرض مولی را حاصل می کند یا واجب بدون آن نیز قصد مولی را حاصل می کند.

پس اشکال اصلی این است که کانه ایشان فرض گرفته که غرض مولی معلوم است و ما یقین به غرض مولی داریم ولی الان شک داریم که آیا عمل بدون قصد قربت آن غرض را تحصیل می کند یا نمی کند، در حالیکه اصل غرض مولی برای ما معلوم نیست و اگر شک داریم قصد قربت در واجب معتبر است یا نه، یعنی شک داریم اساساً قصد قربت در غرض مولی مدخلیت دارد یا ندارد. پس گاهی از خارج به هر دلیلی یقین داریم که مولی غرضی دارد و غرض او کاملاً برای ما معلوم است منتهی نمی دانیم که این غرض با آوردن قصد قربت حاصل می شود یا بدون آن نیز حاصل می شود. در اینصورت با شک در محصل غرض، عقل حکم به اشتغال می کند. اما کلام در اصل علم و یقین به غرض مولی است. یعنی ما می دانیم که مولی یک امور و اجزایی را در متعلق امرش اخذ کرده، لکن در مورد جزئیت یا شرطیت بعضی از آنها شک داریم، آیا اینجا می توانیم بگوییم عقل همچنان حکم می کند که باید غرض مولی تحصیل شود؟ به نظر می رسد چنین ادعایی قابل قبول نیست. لذا می گوئیم با بخشی از سخنان ایشان موافقیم که با شک در محصل غرض اصاله الاشتغال جاری می شود ولی این در جایی است که اصل غرض برای ما معلوم و یقینی باشد در حالی که اینجا اصل غرض برای ما معلوم نیست و برای ما مشکوک است.

پس نتیجه این شد که کلام محقق خراسانی نا تمام است و در مقتضای اصل عقلی، فرقی بین قصد قربت و سوره از جهت حکم عقل نیست و مقتضای حکم عقلی برائت عقلی است.

جمع بندی کلی مربوط به مقتضای اصل عملی عقلی

اینجا به طور کلی سه مبنا وجود دارد:

مبنای مختار: این بود که امکان اخذ قصد قربت در متعلق امر می باشد. طبق مبنای ما کاملاً مساله روشن است. یعنی اگر گفتیم امکان اخذ قصد قربت در متعلق امر می باشد معنایش این است که شارع اگر آن را معتبر می دانست در همان بیانی که این واجب را بیان کرده آن قید را نیز واجب می کرد و چنانچه این قید بیان نشده باشد در فرض تمامیت مقدمات حکمت نتیجه می گیریم که این قید معتبر نیست. یعنی عقل به حسب قاعده قبح عقاب بلا بیان می گوید چون قید قصد قربت بیان نشده پس اساساً ما مکلف به تعدیت و اتیان قصد قربت نیستیم و فرقی هم بین موارد مختلف نیست.

البته این بر فرضی است که ما در اقل و اکثر ارتباطی قائل به براءت شویم ولی اگر کسی در اقل و اکثر ارتباطی قائل به اشتغال شد اینجا نیز باید بگوید مقتضای اصل عملی عقلی اشتغال است.

مبنای محقق نایینی: مقتضای اصل عمل عقلی براءت است. بیان مرحوم نایینی با محقق خراسانی یک تفاوتی دارد. همانطور که قبلاً بیان شد، محقق نایینی مانند محقق خراسانی معتقد است، امکان ندارد مولی قصد قربت را در متعلق امر اخذ کند و ایشان نیز قائل به استحاله اخذ قصد قربت در متعلق امر است. اما از راه متمم جعل، مساله را حل کرد. یعنی فرمودند: درست است که شارع نمی تواند در همان امری که واجب را بیان می کند قصد امر را نیز اخذ کند. اما می تواند در قالب امر دوم آن را بیان کند. یعنی اول بگوید صل، بعد در قالب امر دوم به عنوان تکمیل امر اول و تتمیم جعل اول بگوید آن نمازی که برای شما واجب شد را باید به قصد قربت بیاورید. یعنی هر چند امکان اخذ قصد قربت در متعلق امر اول نیست اما می توان قصد قربت را در امر دوم اخذ کرد. طبق مبنای محقق نایینی نیز فرقی بین شک در قصد قربت و شک در اعتبار سوره از این جهت نیست. یعنی هر دو اقل و اکثر ارتباطی هستند و اگر در موارد دوران امر بین اقل و اکثر ارتباطی عقل حکم به براءت کند در ما نحن وقتی عقل می بیند در کنار بیان واجب، امر دومی نیامده که مبین اعتبار قصد قربت باشد، می گوید: عقاب بلا بیان قبیح است و چون بیانی از طرف شارع نرسیده پس عقل حکم به براءت می کند.

طبق نظر مرحوم نایینی درست است که شارع با امر اول نمی توانسته قصد قربت را اخذ کند و نسبت به آن بیانی داشته باشد، اما بوسیله امر دوم می توانست اعتبار قید قصد قربت را اعلام کند و اما اکنون که با امر یا بیانی دیگر دستوری نداده پس عقل می گوید این قید اعتبار ندارد. پس طبق نظر محقق نایینی نیز اصل عملی عقلی اقتضای براءت می کند.

هم طبق مبنای ما که قائل به امکان اخذ این قید توسط شارع در امر واحد بودیم هم طبق مبنای مرحوم نایینی که قائل به عدم امکان اخذ قید قصد قربت توسط شارع در امر اول می باشند ولی می فرمایند شارع می تواند در امر دوم آن قید را اخذ کند در هر صورت مقتضای اصل عملی عقلی براءت است.

مبنای محقق خراسانی: محقق خراسانی فرموده از آنجا که به طور کلی امکان اخذ قصد قربت نیست پس عقل حکم به اشتغال می کند ولی معلوم شد که طبق مبنای ایشان هم عقل نمی تواند حکم به براءت کند.

قال رسول الله (ص): شَكَا رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صِ خَدَمَهُ فَقَالَ لَهُ اَعْفُ عَنْهُمْ تَسْتَصْلِحُ بِهِ قُلُوبَهُمْ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُمْ يَتَفَاوُثُونَ فِي سُوءِ الْأَدَبِ فَقَالَ اَعْفُ عَنْهُمْ فَفَعَلَ^۱.

مردی خدمت رسول خدا شرفیاب شد و از دست خدمتکارانش به رسول خدا شکایت کرد. احتمالاً کسی بوده که خدمتکار در منزل یا بیرون منزل داشته و آنها او را اذیت می کردند و او خسته شده بود که از دست آنها خدمت رسول خدا شکایت می کرد. حضرت رسول یک جمله کلیدی فرمودند که دامنه اثر گذاری این جمله از خصوص محیط خانواده و رابطه بین زن و شوهر تا محیط کار و به طور کلی هر کسی که به نوعی تدبیر و تمشیت امور در دستش است را در بر می گیرد. حضرت فرمود آنها را عفو کن «تستصلح به قلوبهم» و به این وسیله قلوب خطا کاران را استصلاح کنید. قطعاً منظور رسول خدا (ص) این نیست که در برابر جرم و تخلف آشکار گذشت دائمی بشود و متخلف مجازات نشود و هر کس هر کاری کرد او را عفو کنیم زیرا اثر مجازات و تنبیه از بین می رود اگر قرار باشد کسی در تمام زندگی مرتکب خطا شود و دائماً مورد عفو قرار بگیرد در این صورت خاصیت و فلسفه مجازات از بین می رود. بلکه مقصود پیامبر خدا این است در کنار اعمال مقررات در رابطه با خطا کار عفو را به عنوان استصلاح در نظر بگیریم. در بسیاری از مواقع این گذشت است که باعث اصلاح می شود. نوعاً در ذهن ما انتقام و برخورد شدید تنها را صلاح است. ببینید بالاخره خدمتکاران آن شخص سطح فکر و فرهنگشان معلوم بود و حتماً خطا و اشتباهی داشتند اما در برابر بعضی خطاها و اشتباهات اگر عفو بشود و بزرگوارانه برخورد شود بهتر به رشد آنها کمک می کند. اگر این شخص می خواست دائماً خدمه را تنبیه کند قطعاً مشکلاتش حل نمی شد بلکه بیشتر هم می شد. ظاهر روایت این است که آن شخص به دستور خدا عمل کرد و دیگر کانه مشکلش حل شد. زیرا در ادامه روایت آمده فعل، درست است که نگفته بعدش چه شد ولی می گوید رسول خدا این را فرمود و او نیز این کار را انجام داد؛ کانه دیگر مشکلش بر طرف شد و برای شکایت مجدد نزد رسول خدا نیامد.

بخشش واقعاً نکته بسیار مهمی است، در محیط خانواده که یک محیط دوستانه است، در روابط بین همسران و در روابط والدین و فرزندان خیلی مهم است که غرور و پافشاری بر بعضی از امور نداشته باشیم. اینکه چون این حرف را زدم باید همین شود درست نیست، گاهی عفو و گذشت یا تغافل مایه اصلاح است. فکر نکنید با سخت گیری و خشونت و ایستادگی و قلدری می توانیم محیط خانواده را به یک محیط صالح و سالم تبدیل کنیم. نگاهی به پدران و مادرانی که با فرزندانیشان برخوردهای خشک و سخت داشتند ببینید؛ آیا در تربیت فرزندانیشان تاثیری داشته یا خیر. به حکم عقلا و عقل و شرع این رفتار اثر عکس دارد.

در یک مقیاس وسیع تر نیز مطلب از همین قرار است. اگر به همین اصل عمل شود واقعاً بسیاری از مشکلات ما در محیط کارمان در مملکتمان در دوائر کوچک و بزرگ قابل حل است. اگر به همین اصل عمل شود دو نفری که در خیابان تصادف می کنند یا دو نفری که در خیابان با هم برخورد می کنند هیچ وقت کارشان به دعوا و منازعه نمی کشد در حالیکه الان ببینید مردم سر کوچکترین امور با هم دعوا می کنند اصلاً کانه عفو از این اجتماع رخت بر بسته. اگر جایی شخصی که حق با اوست گذشت کند ببینید چه اثری روی شخص مقابل دارد. مخصوصاً ما که روحانی هستیم. بعضی از هم لباسهای ما در خیابان و جای دیگر با مردم که مشکل پیدا می کنند می ایستند به دعوا و برخورد کردن. این نه تنها اثر ندارد بلکه یک اثر سوئی می گذارد که بسیاری را

^۱ مستدرک الوسائل ج ۹ ص ۷ ح ۱۰۰۴۱

از این لباس دور می‌کند. اما اگر کسی با کرامت و بزرگواری برخورد کند چقدر اثر مثبت در شخص مقابل خودش می‌گذارد. خدا می‌داند ما باید روشمان را عوض کنیم روحانیت چه در موقعیت اجرا باشد و چه نباشد در سلوکش با مردم باید اینچنین عمل کند و گرنه صرف موعظه و اخلاق و انتقام گرفتن در مقام عمل و عفو و گذشت را در حاشیه نهادن، راه به جایی نمی‌برد.

«والحمد لله رب العالمین»